



رستم: تاج‌بخش تاج‌گریز (نگاهی به دلایل انتخاب و موفقیت فردوسی در شخصیت‌پردازی قهرمان اصلی شاهنامه)

پدیدآورنده (ها) : قائمی، فرزاد

ادبیات و زبانها :: نشریه پاژ :: بهار ۱۴۰۱ - شماره ۴۵

صفحات : از ۱۹۳ تا ۲۰۸

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1878102>

تاریخ داندود : ۱۴۰۴/۰۹/۲۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



- فانتزی و هفت‌خوان رستم با رویکرد به بازتاب تخیلی تصاویر
- عوامل رشد اخلاقی کودکان در رابطه والد و فرزند از منظر روان‌شناسی اخلاق
- جستاری در رابطه خصلت‌های منش و موقعیت‌ها: تحلیل انتقادی پاسخ میلر به اعتراضات موقعیت‌گرایان
- مطالعه و بررسی اهریمن و دیو در شاهنامه فردوسی
- نقش کتاب مقدس و ارباب کلیسا در ظهور فمینیسم (۱)
- ورود

عناوین مشابه

- نگاهی به روایت و روایت پردازی در داستان رستم و سهراب شاهنامه فردوسی
- معاصر سازی داستان های شاهنامه؛ فردوسی در اجرای تئاتر؛ با نگاهی به تراژدی رستم و اسفندیار
- نگاهی به داستان رستم و شغاد از خلال «غر السیر» و «شاهنامه فردوسی» و ترجمه بنداری
- نگاهی به شیرین در کلام نظامی گنجوی (با رویکردی به شاهنامه فردوسی)
- نیم نگاهی به نامه و پیام در گرشاسب نامه اسدی و شاهنامه فردوسی
- تلفظ واو عطف در شاهنامه فردوسی، در نگاهی به دو تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق
- نگاهی به داستان ضحاک ماردوش در شاهنامه ی فردوسی
- نگاهی به اخلاق و سیاست در بخش اساطیری و حماسی شاهنامه فردوسی و ایللیاد و ادیسه
- بررسی مقایسه ای تقابل کهن الگوی سایه و قهرمان در شهنشاه نامه صبای کاشانی و شاهنامه فردوسی با تکیه بر هفت خوان رستم و عباس میرزا
- نگاهی گذرا به جایگاه و نقش زنان در شاهنامه فردوسی و ایللیاد و اودیسه هومر

رستم: تاج‌بخش تاج‌گریز

(نگاهی به دلایل انتخاب و موفقیت فردوسی در شخصیت‌پردازی قهرمان اصلی شاهنامه)

دکتر فرزاد قائمی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

رستم پیش از شاهنامه فردوسی در فرهنگ ایرانی شخصیت شناخته‌شده‌ای بوده است، اما در ادبیات رسمی مزدیسنی و منابع پهلوی عصر ساسانی یا اوایل دوره اسلامی حضوری کمرنگ داشته و برپایه شواهد موجود، در فرهنگ مذهبی زرتشتیان نقش منفی نیز داشته است. با توجه به نقش سیاسی-مذهبی داستان رستم و اسفندیار در فرهنگ زرتشتی عصر ساسانی، این داستان و مجازات رستم در پایان این داستان، نقش مهمی در تخطئه شخصیت وی داشته است. با وجود این، چرا فردوسی او را در جایگاه شخصیت اصلی اثرش قرار داده و همچنین دلیل توفیق این انتخاب در طول تاریخ چه بوده است؟ این جستار بدین پرسش پاسخ می‌دهد و با بررسی اسناد موجود، نشان می‌دهد انتخاب رستم در مقام شخصیت بنیادین شاهنامه نه با فردوسی که با سامانیان، به طور اعم، و ابومنصور عبدالرزاق، به طور اخص، آغاز شده است که در انتساب به تاریخ ساسانی، برای خود بیشتر هویتی پارتی (پهلوانی) قائل بودند و تشبه جستن به رستم، بهرام چوبینه و دودمان گودرز در این راستا بوده، شواهدی از تقابل رزم‌سالاران را نشان می‌دهد. لیکن فردوسی در مسیر تکمیل شاهنامه و با افزودن داستان‌های کمتر شناخته‌شده منسوب به رستم، رویکرد به وی را در مقام شخصیت بنیادین تاریخ ملی ایران توسعه داده است. نداشتن ظرفیت سیاسی پهلوانان برای کسب فرّ کیانی، در شخصیت‌پردازی رستم در شاهنامه او را در عین تاج‌بخشی نسبت به تاج بی‌میل جلوه داده است. این نکته، در کنار رشد تصوف و رونق فرهنگ فتوت و عیاری و در نهایت گسترش تشیع، عوامل دیگری بوده که رستم را تبدیل به مهم‌ترین مظهر قدرت و آزادگی در فرهنگ ایرانی و نماد فتوت و کمال انسانی کرده است.

کلیدواژه‌ها: رستم، شاهنامه فردوسی، پهلوان، تاج‌بخش، رستم و اسفندیار.

۱. مقدمه

رستم پیش از فردوسی شخصیت شناخته شده‌ای در فرهنگ ایرانی بوده است، باوجوداین، در ادبیات مزدیسنی نسبت به وی سکوت معنی داری وجود داشته است. در بخش‌های قدیم و جدید اوستای موجود و تفاسیر و گزارش‌های آن در عصر ساسانی یا اوایل دوره اسلامی و خلاصه برخی نسک‌های مفقودش در کتاب‌های هشتم و نهم دینکرد، نامی از رستم نیست. در کل ادبیات پهلوی، چند اشاره پراکنده از وی در حد ذکر نام یک پهلوان معروف باقی مانده است. در قدیم‌ترین آن‌ها درخت آسوریک به مشهورترین داستان رستم در ادبیات مزدایی، رستم و اسفندیار (رودس‌تهم و اسپندیاد) تنها در حد مشابه یاد شده است (آسانا^۱، ۱۸۹۷-۱۹۱۳: ۱۱۴-۱۰۹). در رساله کوچک شهرستان‌های ایرانشهر (بند ۳۷) نیز از او در مقام پادشاه سیستان و سازنده زابلستان نام برده شده است (همان: ۲۲). همچنین در متون پهلوی دوره اسلامی نیز جدا از بخشی از سرود پهلوی «آمدن شاه بهرام ورجاوند» که بهرام یک بار به رستم تشبیه شده است (بیلی^۲، ۱۹۷۱: ۱۳۱-۱۳۰)، شاخص‌ترین یادکرد به بندهشن تعلق دارد که دو بار از وی یاد شده است: نخست، در شکست هاماورانیان و نجات کاوس (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۵) و سپس در ذکر تخمه سام (لقب گرشاسپ)، به عنوان یکی از دو فرزند دستان (همان: ۱۵۱). از این دو اشاره، دومی تنها ذکر نام وی در تبار دستان و زابلان است و فقط اشاره اول به یک داستان از قصص پهلوانی رستم است. همین اشاره به نقش رستم در ماجرای به آسمان رفتن کاوس و نجات وی، در یکی از نسک‌های مفقود اوستایی که خلاصه آن در دینکرد نهم نقل شده است و این ماجرا را در بر دارد (۱۹۱۱: ۸۱۶/۲)، به هیچ وجه موجود نیست. همچنین در خدای‌نامه‌های متنوعی نیز که به اعتبار وسائط عربی موجود (سیرالملوک‌ها) از آن‌ها خبر داریم، ماجرای خیره سری کاوس و نجات وی را وجود داشته، لیکن نامی از رستم در این ماجرا نبوده است (تجارب‌الامم، ۱۳۷۶: ۹۷؛ حمزه اصفهانی، بی تا: ۴۴-۴۸؛ دینوری، ۱۹۶۰: ۱۳ و حموی، ۱۹۹۵: ۲۹۴/۳). حتی مشهورترین داستان رستم در ادبیات مزدایی، رستم و اسفندیار، در این خدای‌نامه‌ها غایب بوده و در جریان ترجمه این متون به همت ابن مقفع، بنابه گزارش مسعودی از منابع مستقلی مثل سکیسران و پیکار به ترجمه عربی خدای‌نامه‌ها اضافه شده بود (۱۳۴۴: ۱۹۱/۱؛ ۱۳۴۹: ۸۸). در بندهشن نیز هر بار که نام اسفندیار و پسرانش (بهمن، آذرتیش و مهرتیش) آمده است (دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۵۶)، چهار تنی که سه تن از ایشان به دست زابلان به

1. Asana.

2. Bailey.

قتل رسیده‌اند، اشاره‌ای به کُشنده ایشان یا تقابل دو پهلوان نشده است. حتی فرنیغ دادگی در مرور بلاهای هزاره‌ها، در اشاره به پادشاهی تنها بازمانده اسفندیار، بهمن، یادکردی از ایرانی‌گشی در عصر او دارد، درحالی‌که به رستم اشاره کوچکی هم در این باب نکرده است؛ اما جز کین خواستن اسفندیار چه توجیه دیگری برای این برادرکشی در عصر وی می‌توان پیدا کرد؟

«در همین هزاره چون شاهی به بهمن اسفندیاران رسید، [ایران‌شهر] ویران شد. ایرانیان به دست خود نابود شدند و از تخمه شاهی کس نماند که شاهی کند» (همان: ۱۴۰).

شواهدی از این دست نشان می‌دهد رستم که احتمالاً در عصر اشکانی در فرهنگ شفاهی پارتیان شهرت یافته بوده، در عصر ساسانی، به موازات توسعه سیاست دینی زرتشتیان از فرهنگ روایی حذف شده است. حتی داستان رستم و اسفندیار که در فرهنگ مذهبی شفاهی این عصر نمودهای روشنی دارد، در خدای‌نامه‌ها و منابع رسمی عصر ساسانی جلوه چندان‌ی نداشته است. با این اوصاف در این جستار به سه پرسش ذیل پاسخ خواهیم داد:

چرا فردوسی رستم را در مقام شخصیت بنیادین اثر خود انتخاب کرد و نقش او را در تاریخ ملی ایران توسعه داد؟

آیا رویکرد به رستم و برجسته کردن او در قیاس با غیبتش در ادبیات پهلوی، با فردوسی شروع شده بود، یا در منابعش نیز سابقه داشته است؟

بالاخره در شخصیت‌پردازی رستم در شاهنامه، دلایل اصلی موفقیت فردوسی چه بوده است؟ یکی از مهم‌ترین دلایل حضور کمرنگ یا حضورنداشتن رستم در متون زرتشتی و منابع اسلامی تاریخی منبعث از این متون این است که در غالب منابع کهن، سرنوشت رستم این بوده که در پادافره کشتن اسفندیار، به دست جانشین او، بهمن، کشته شود (ر.ک. قائمی، ۱۴۰۰: ۳۲۰-۲۸۵).

به این ترتیب، در میان منابع داستان رستم و اسفندیار، اصیل‌ترین و بیشترین منابع با ریشه‌های پیشااسلامی، از قتل رستم و دستان به دست بهمن، به صراحت یاد کرده بودند. حال باید گفت: با توجه به سکوت منابع رسمی ساسانی نسبت به رستم، این فرجام، از چه مجرای به منابع غیررسمی راه بسته بود و چگونه در این منابع، قرائت دوگانه یافته بود تا فردوسی بتواند قرائتی را که مطلوب فرهنگ زرتشتی نبود، انتخاب و برجسته کند؟

با توجه به اینکه مرگ رستم، پیش از فردوسی، نه روایتی مستقل که پایان طبیعی داستان رستم و اسفندیار بود، پاسخ این پرسش و کلید حل این مسئله را باید در همین داستان پیدا کرد.

۲. رستم و اسفندیار: کلید گره گشایی انگیزه فردوسی از انتخاب رستم

در رویکرد موبدان زرتشتی به گناهکاری و ضرورت مجازات رستم به کین اسفندیار و توسط خون خواه قانونی وی، بهمن، رستم نه تنها به تاوان خون اسفندیار باید به دست کین خواه او، کشته می شد؛ بلکه در آیین های مذهبی، می بایست لعن و نفرین نیز می شد تا این رویکرد، تبدیل به باور می شد و آیین، به قدرت ناشی از آن مشروعیت می داد. گرچه منابعی درباره آیین های زرتشتی این عصر وجود ندارد؛ ولی منابع عصر اسلامی لبریز از اشارات فراوان به این آیین هاست؛ مثل اشاره نرشخی به سیاوشان بخارا یا یادکرد نظامی از الحان کین سیاوش و ایرج در بین الحان باربد. در این باره، فردوسی خود در شاهنامه به آیین های زرتشتی مرتبط با داستان رستم و اسفندیار اقرار کرده است که از دید پژوهشگران پنهان مانده بود.

به گفته فردوسی، داستان رستم و اسفندیار با رویکرد اجتماعی-مذهبی لعن و نفرین نسبت به رستم، سالانه در ایران باستان برگزار می شده است. باید گفت چنین رویکردی نسبت به این قبیل داستان ها یا اشخاص که با تاریخ کیش زرتشت و تاریخ ازلی و ابدی ایران و جهان و پایان جهان مرتبط بوده اند، در آیین های مزدیسنی در ایران باستان وجود داشته است و به ویژه در ایران ساسانی، برخی از روایات حماسی تراژیک شاخص، همچون داستان های سیاوش، ایرج و زریر، به دلایل مذهبی مرتبط با کیش زرتشت، با نام هایی چون «کین ایرج»، «کین / سوگ سیاوش [سیاوشان / سوشون]» و «یادگار / کین زریر» خوانده می شده و به شکل نمایش آیینی (تعزیه) و با هدف یادآوری وقایع داستان (ایاتکار = یادبود) کاربرد داشته اند؛ مردم بر سرنوشت قهرمانان شهید این داستان ها سوگواری کرده و کین هریک را آرزو می کردند. اتفاقاً یکی از این یادبودهای عصر ساسانی که در جریان نهضت کتابت عصر انوشیروان و پس از آن، به نیستگ تبدیل شده است، متن پهلوی یادگار زریران است که داستانش با کیفیت بسیار نزدیک در هزار بیت دقیقی نیز موجود است. یادگار زریران یادبودی نمایشی با زمینه مذهبی درباره کشته شدن شهادت گونه دو تن از مقدسین تاریخ دین آوری زرتشت، زریر و گرامی بوده است. یادگار زریران با ساختار شعری شش هجایی و به صورت اجرای موسیقایی نمایشی برای توده مردم اجرا می شده، با ابراز احساسات مذهبی و تأثیرات پر جوش و خروش تماشاگران نیز همراه بوده (ر.ک. یادگار زریران، ۱۳۷۴: ۷-۱۱)، لعن و تقبیح چهره قاتلان این قهرمانان شهید، به ویژه شاه توران، ارجاسپ و کشنده زریر، بیدرفش جادو را به دنبال داشته است. در ادامه آن متن نیز نهایتاً دلاوری بستور و سپس اسفندیار، رخ می دهد و پس از «شهادت» زریر، بستور و اسفندیار از کشنده او «کین» خواهی می کنند. در شاهنامه

نیز پس از «شهادت» زریر، «پیکار» های اسفندیار در جنگ با ارجاسپ و پس از «شهادت» اسفندیار، «پیکار» و «کین» بهمن آغاز می‌شود. در مورد کارکرد و ساختار آیینی کشتن اسفندیار به دست رستم، اشاره مستقیم و صریح فردوسی از زبان خود رستم به وضوح سابقه این مسأله را در ایران باستان روشن کرده است:

از آن پس، به سالی، به هر برزنی به ایران خروشی بُد و شیونی
ز تیر گز و بندِ دستانِ زال همی مویه کردند بسیار سال

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۴۳۲-۱۶۰۶-۷).

مطابق ابیات فوق، در ایران («به ایران»)، «کین اسفندیار»، به صورت «سالانه» («به سالی» = هر سال یکبار) و در انتظار عمومی (کوی و «برزن»)، نه فقط برای گزیدگان، بلکه برای انواع طبقات عوام (در «هر» برزنی: صفت مبهم حاکی از عمومیت است = همه جا)، به شکل «سوگ آیینی» («به مویه» = همراه با سوگواری) برگزار می‌شده است. همین اشکال آیینی باعث شده بود که توسعه نقل شفاهی داستان رستم و داستان اسفندیار، حتی در میان اعراب بدوی انجام شود. داستان نصر بن حارث بن علقمه، بازرگانی مکی از اسناد اصیل گسترش این سنت و رای مرز امپراتوری ساسانی است. نصر بن حارث که بنا به روایات صحابه، همه آیات محتوی لفظ «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»، به ویژه آیه پانزدهم سوره قلم، [إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ]: هرگاه آیات ما بر او خوانده شود، می‌گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است.] درباره وی نازل شده بود (الحمیری، ۱۳۸۳ق: ۲/۳۰۰) با این استدلال که «محمد [ص] از عاد و ثمود برای شما تعریف می‌کند و من از رستم و اسفندیار و اکاسره...»، اخبار و افسانه‌های ایرانیان را که در ضمن بازرگانی با پارسیان در حیره آموخته بود، برای مقابله با دین نو در بین قریش روایت می‌کرد (ابن هشام، ۱۴۱۳ق: ۲۶۷-۲۶۴) تا مردم را از پیرامون دین نو پراکنده کند. با احیای جاهلیت در عصر اموی و در ادامه همین سیاست ملوک حمیر در عصر ساسانی که وابسته به ملوک عجم بودند، آل امیه نیز از تداوم حماسه خوانی شفاهی داستان‌هایی چون رستم و اسفندیار و سرخاب و کاووس و زال [با همان قرائت موبدان ساسانی]، سود می‌جستند تا در مقابل گسترش تشیع، مردم را از گرویدن به آیین مناقب خوانی ائمه (علیهم‌الصلوة) بازدارند (قزوینی رازی، ۱۳۳۱: ۶۷). همین رویکرد تا پس از فردوسی نیز تداوم داشت؛ یک سند مهم، گواهی سراینده علی‌نامه است که با وجود یادکرد محترمانه از دانای طوس، در عصر غلبه رجال کرامی‌مذهب در دربار غزنوی، «شهنامه خواندن» را مکرر کرامیان برای ضایع کردن «گفت مردان دین» برشمرده بود؛ رجالی همچون میمنندی که خود بنا به قول تاریخ سیستان، طاعن فردوسی بوده، محمود را بنا به تعریض خواندن پاسخ وی به شاه، علیه فردوسی برانگیخته بود. ربیع

بی‌اطلاع از حقیقت، بنا به شهرت کرامیان در گسترش نقالی علیه مناقب‌سرایی، فردوسی را نیز وابسته بدیشان تصور کرده بود:

که کرامیان از حسد را چنین	کتابی نو انگیختند بعد از این ...
به شهنامه خواندن پرداختند	کسانی که این مکر بر ساختند
بکردند این حيله اصحاب کین	نه ضایع شود گفت مردان دین

(ربیع، ۱۳۸۹: ۱۳۶-۱۳۵).

به این ترتیب، رویکردی به داستان‌های حماسی در موبدان زرتشتی عصر ساسانی و سده‌های اول پس از اسلام و به تبع آن، مشرکان عصر جاهلی صدر اسلام و همچنین خلفای اموی وجود داشته است که در تناقض با گرایش به تشیع بوده است. در دوره سامانی، این رویکرد به داستان‌های رستم با توجه به منظر و انگیزه متفاوت سامانیان که هویت خراسانی داشته و با روایات پارتی بیش از روایات ساسانی قرابت داشتند، تغییر کرده است و فردوسی، به عنوان شاعری شیعی، آشکارا رویکرد مخالف با موبدان، مشرکان و امویان را نسبت به روایات حماسی اتخاذ کرده و به همین دلیل، قرائت متفاوتی از داستان رستم و اسفندیار و سرنوشت رستم و بهمن ارائه داده است. متون پهلوی از بهمن کیانی را که در شمار شاهان کیانی/وستا نامی از او نیامده بود، بر پایه سنت زرتشتی ساسانی، به عنوان یکی از بزرگ‌ترین ارکان پادشاهان مزدایی یاد کرده است؛ عصرش را از ادوار مطلوب توسعه سیاست دینی زرتشتیان دانسته بودند و در تشبیه دوران شاهان به شاخه‌های هفت‌گانه درخت کیهانی، دورانش را به شاخ‌های سیمین درخت کیهانی مانند کرده بودند (دینکرد، ۱۹۱۱: ۸/۹؛ زندبهمن یسن، ۱۳۷۰: ۴).

هم هویت فرهمند بهمن در سنت زرتشتی و هم ارتباط سنت کین با کهن‌الگوی نبرد خیر و شر باعث می‌شد که چنین پایانی برای رستم که قتل او را به دست بهمن در پی داشت، تفسیری جز این نداشته باشد که او را به یک شخصیت شرور تبدیل کند. بدین ترتیب، مجازات رستم به دست بهمن، مضمونی زرتشتی بوده که با رویکرد فردوسی به این پهلوان هم‌خوانی نداشته است و او روایتی دیگر را که مطابق آن، این پهلوان به دست نابردار خائنش (شغاد)^۱ کشته می‌شده، جایگزین روایت مشهور رایج در متون رسمی کرده است.

از بین منابع قدیم و اصیل حاوی داستان فرجام رستم، روایت رستم و شغاد فقط در شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی آمده است، پس احتمالاً در شاهنامه ابومنصوری هم که منبع احتمالی این دو کتاب بوده، موجود بوده است. به دلیل همین ناشناختگی و بدعت این روایت، فردوسی در

۱. ضبط ثعالبی از این نام، شغای است.

مقدمه داستان، برای اولین و آخرین بار، راوی داستان را با تفصیل بیشتری معرفی کرده و برای پذیرش اصالت منبعش اصرار ورزیده است:

یکی پیر بُد نامش آزادسرو	که با احمدِ سهل بودی به مرو
دلی پُر ز دانش سری پُرسخُن	زبان پُر ز گفتارهای کهن
کجا نامه خسروان داشتی	تن و پیکر پهلوان داشتی
به سام نریمان، کشیدی نژاد	بسی داشتی «رزم رستم» به یاد
بگویم سخن آنچ از او یافتم	سخن را یک اندر دگر بافتم

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/۴۳۹-۱).

در صورت زرتشتی داستان، رستم بعد از کشتن اسفندیار، بهمن را گروگان می‌گرفت تا مانع کین‌خواهی ایرانیان شود و سالها بعد نیز در ازای تعهد گشتاسپ، مطابق نامه‌ای که در شاهنامه نیز وجود دارد، او را آزاد و رهسپار پایتخت می‌کرد. طبیعتاً در رویکرد متفاوت شاهنامه/ابومنصوری و شاهنامه فردوسی، هم نباید رستم به دست بهمن کشته می‌شد و هم شکل این اسارت باید تغییر می‌کرد. به همین دلیل، در روایت فردوسی، خود اسفندیار خواهان این می‌شد که رستم سرپرستی بهمن را به عهده گیرد و رستم نقش مرئی بهمن را ایفا کند و متعاقب آن، تا رستم در قید حیات بود، بهمن به می‌بایست به تعهد گشتاسپ وفادار مانده باشد. بر همین مبنا، در روایت فردوسی، بهمن نمی‌توانست در کشتن رستم نقشی ایفا کند.

با وجود این، داستان کشتن رستم به دست بهمن در منابع شفاهی کماکان فراموش نشد. یک سند مهم در این زمینه، خاوران‌نامه ابن‌حسام خوسفی، سروده ۸۳۰ هـ.ق، یعنی ۴۳۰ سال پس از پایان سرایش شاهنامه فردوسی است که به‌عنوان شاخص‌ترین حماسه دینی فارسی و یکی از برترین نظیره‌های شاهنامه - اثری که در ژانر آیینی ولایت‌نامه سروده شده است و زمینه سرایش آن به افسانه‌های عامیانه مذهبی مناقیبان در عصر گسترش فرهنگ شیعی در ایران بازمی‌گردد - کامل‌ترین نسخه روایت اصیل فرجام رستم را حفظ کرده است؛ روایتی که در ضمن آن، بهمن شخصاً رستم را به قتلگاه کشانده، در چاهی پر حربه که استتار شده بود، او را سرنگون کرده و به قتل رسانده بود (خوسفی، ۱۴۰۱: ب ۹۴۹۹-۹۴۷۷).

بنابراین، در جمع‌بندی رویکرد فردوسی نسبت به داستان زندگی و مرگ رستم در شاهنامه باید گفت با توجه به اینکه منبع بخشی از مکتوبات حماسی، منابع تاریخی ساسانی موسوم به خدای‌نامه و منبع بخشی دیگر از این روایات، حماسه‌های شفاهی گوسان‌های پارتی و همچنین روایات آیینی زرتشتیان بوده است، این سه نوع منابع، رویکرد متفاوت به نقش رستم در داستان‌های مقارن با

ظهور و گسترش آیین زرتشت (عهد گشتاسپی) داشته‌اند. همین مسئله دوگانگی روایات را دربارهٔ رستم در منابع مختلف به دنبال داشته است:

منابع تاریخی ساسانی، نسبت به رستم، رویکرد انکار و نادیده‌انگاشتن داشتند؛ در نتیجه در خدای‌نامه‌ها نامی از او نبود.

در روایات آیینی زرتشتی، متأثر از نگاه سیاسی موبدان، رستم به شدت تکفیر شده بود و داستان رستم و اسفندیار، متأثر از همین آیین، با رویکرد منفی نسبت به رستم کتابت شده بود. گوسان‌های پارتی، با توجه به رویکرد ضد اشکانی ساسانیان و سرکوب پارتیان، داستان رستم را با محتوای متفاوتی روایت می‌کردند که نقش مثبت را به رستم می‌داد. این روایت در سیستان و خراسان پرطرفدار بود و در منابع محدودی چون کتاب آزادسرو راه یافته بود و اگرچه در نهضت ترجمهٔ بغداد، به علت عدم رسوخ به متون، نمودی پیدا نکرده بود، از دورهٔ سامانی، در منابع فارسی راه یافت.

در اجرای آیینی داستان رستم و اسفندیار برای بدنهٔ جامعهٔ زرتشتی ساسانی، رستم و زال و سیمرغ، به ترتیب، بددین و جادو و اهریمنی قلمداد می‌شدند. این روایات می‌توانستند به متون فارسی میانه چون پیکار و کتاب پهلوی رستم و اسفندیار راه بسته باشد. در مقابل این متون، روایات اصیل پارتی، سیستانی و خراسانی، چهرهٔ قهرمانانهٔ رستم را در قرائت متفاوتی از داستان تبلیغ کرده بودند. همین رویکرد از منابعی چون سکیسران (تا حدی، چون در این کتاب نیز همچنان رستم به دست بهمن کشته می‌شد) و کتاب آزادسرو (که داستان شغاد را اضافه کرده بود) به شاهنامه‌های ابومنصوری، فردوسی و ثعالی راه یافته بودند.

پس فردوسی، عملاً یک شخصیت نامطلوب در کیش زرتشت ساسانی را قهرمان اثرش کرده بود و سرنوشت او را نیز تغییر داده بود، تا زمینه را برای تبدیل کردن او به یک قهرمان محبوب فراهم کند. فردوسی از کنار قهرمانانی چون گرشاسپ و اسفندیار که پهلوانان محبوب فرهنگ زرتشتی‌اند، عبور کرده است و شخصیتی را برگزیده و شاهنامه را به ذکر فتوحات و مردانگی او اختصاص داده، که عملاً توانسته با تغییرات اعتقادی مردم ایران همگرایی پیدا کند. عاملی که خود در ماندگاری شاهنامه و محبوبیت داستان‌های قهرمان مطلوب شاعر (رستم) نقش بسزایی داشته است.

۳. تاج‌بخشی و تاج‌گزینی: طرح اصلی شخصیت‌پردازی رستم در شاهنامه

عنوان «تاج‌بخش»^۱ به فرد یا گروهی اطلاق می‌شود که در تعیین جانشین یک صاحب قدرت، بر تخت نشستن یک شهریار یا مسیر انتصاب‌های سیاسی در ساختارهای حکومتی، نقش بنیادین

1. Kingmaker

داشته باشد؛ اما خود فرد یا افراد و گروه تاج‌بخش، به دلیل گفتمان حاکم بر مشروعیت سیاسی یا منابع اعتقادی تأمین قدرت، نمی‌تواند نامزد قابل قبول برای «تاج‌داری» باشد و به دلایل برخی موانع سیاسی، اعتقادی یا خونی، نمی‌تواند قدرت را مستقیماً کسب کند.

تاج‌بخش (شاه‌نشان) وقتی فرد واحد است، معمولاً شایستگی بیشتری برای کسب قدرت دارد، اما به دلیل درک صحیح موانع و برای مصلحتی فراتر از منافع فردی، ابزار سیاسی، مالی، مذهبی و نظامی لازم برای جانشینی را در اختیار نامزدی که شرایط کسب قدرت را دارد، قرار می‌دهد. در بسیاری موارد، در روند قدرت، تاج‌بخش‌ها به دست تاج‌دارها قربانی می‌شوند، تا ابزار لازم برای رسیدن به قدرت را در اختیار فرد دیگری قرار ندهند یا در مسیر تعیین جانشین بعدی، اراده متفاوتی با تاج‌دار منتخب خود بروز ندهند.

در شاهنامه، کار ویژه (نقش) تاج‌بخشی با کاوه و نقشی که در به قدرت رسیدن فریدون ایفا می‌کند، آغاز می‌شود. در داستان ضحاک، کاوه پیشه‌وری عاصی است که ضمن تهییج مردم در مقابل بیداد، طبقه پیشه‌ور و برزگر را برای پاسداری از نظام پادشاهی مبتنی بر داد بسیج می‌کند و در عین قیام بر خصم و دورنگه‌داشتن بیگانگان از تخت مقدس شاهی و به تخت نشاندن فرد لایق، به تاج‌بخشان یادآوری می‌کند که نباید خود به فکر تکیه‌زدن بر مسند تاج‌داران باشند؛ زیرا کفایت و کاردانی صرف برای رسیدن به تاج بسنده نیست و کسب این فرهنگ‌مندی مستلزم دارا بودن نژاد و نسب شاهی است. حتی وقتی مردم به او برای قبول فرمانروایی پیشنهاد می‌دهند، پاسخی می‌دهد که خود گواه نقش نظام باورها در کسب اقتدار و مشروعیت است:

(در مسیر قیام بر شاه نامشروع (ضحاک)، کاوه) عَلم چرمین را پیش داشت. چون به ری رسید، مردمان را گفت: ... اگر ما او [ضحاک] را بشکنیم، یکی باید که همه او را بپسندیم تا همان روز او را به ملکی بنشانیم ... [مردم] گفتند: ما را تو بس که این جهان به دست تو به راحت افتاده باشد ... [کاوه] گفت: من این کار را نشایم؛ زیرا که من نه از خاندان مَلِکم ... کسی را طلب کنی از خاندان مَلِک تا او [فریدون] را بنشانیم و ما پیش او بایستیم و فرمان او کنیم (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱۴۵-۶).

همین آراسته‌بودن به فره و نقش «خون» در داشتن «گهر» لازم برای کسب فرّ کیانی، عاملی است که باعث می‌شود اگر تاج‌بخشی، به صرف داشتن کفایت و لیاقت جهان‌داری (هنر)، سودای تاج‌داری کند، جهان باورهای حاکم بر فضای مزدایی، او را محکوم به فنا کند. نمونه کلاسیک این تجربه محکوم به شکست، در تاریخ ساسانی، بهرام چوبینه بود؛ سردار هنرمندی که شبیه‌ترین پهلوان شاهنامه

به رستم است. شباهتی که احتمالاً معنادار است و مطابق روایت ابن ندیم، در بین کتب داستانی بازمانده از ساسانیان، مترجم دو کتاب بهرام چوبینه و رستم و اسفندیار، به زبان عربی نیز یک تن بوده است (۱۳۴۶: ۵۴۱). بهرام در مقابل شاه نالایق و هوسبازی چون خسرو پرویز که تاج و تخت را از کف داده و به دشمنان دیرپای ایرانیان (رومیان) پناهنده شده بود و دوران حکومتش مقدمه فروپاشی تدریجی ساسانیان شد؛ اما بهرام که در نظام مشروعیت مزدایی می‌بایست خسرو را به شاهی می‌رساند، چون سودای شاهی داشت، سرنوشتی بدفرجام در انتظارش بود.

اصولاً نقش خاندان‌های پهلوانی در شاهنامه که سیستانیان و اولاد سام مهم‌ترین نماینده آنها بودند، جز این نبوده است. داماد رستم، گیو، که خود نیز به دومین خاندان پهلوانی مهم شاهنامه تعلق دارد^۱ و یکی از مهم‌ترین مأموریت‌های یک تاج‌بخش را در این کتاب بر عهده گرفته است (آوردن کیخسرو از توران به ایران، پس از قتل سیاوش)، در گفتار با کیخسرو، از نبودن گوهر شاهی در سرشت پهلوانان، به عنوان یک اصل بدیهی سخن می‌گوید:

بدو گفت گیو: ای شه سرفراز جهان را به تاج تو آمد نیاز
پدر پهلوان است و من پهلوان به شاهی نیچند نژاد و روان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۴۳۶-۲۵۵-۶).

تداوم همین تفکر در عصر اسلامی باعث شد، اولین امرای ایرانی دوره اسلامی که تلاش برای رسیدن به قدرت مستقل از خلیفه داشتند، به‌ویژه سامانیان، می‌کوشیدند با جعل نسب‌نامه‌هایی خود را به طبقه پهلوانان و ارتشتاران عصر ساسانی نسبت دهند. این شجره‌نامه‌ها می‌توانست دربردارنده انتقال مشروعیت فره از طریق مفهوم گهر باشد، لیکن نه فرّ کیانی که فرّ مهبی - که ویژه نظامیان بود - با این انتساب تأیید می‌شد. ابومنصور عبدالرزاق دقیقاً چنین انگیزه‌ای از خلق شاهنامه داشته است. در دیباچه این کتاب (مقدمه قدیم شاهنامه)، آخرین مطلب، ذکر نسب ابومنصور عبدالرزاق و ابومنصور معمری است که اولین کس، به کشواد، نیای گودرزیان، و دومین کس به کنارنگ، پسر سرهنگ پرویز ساسانی، منسوب شده است تا این پهلوان‌تباری و تاج‌بخشی در گذشته این افراد پررنگ‌تر شود؛ از جمله در تبیین نیای بزرگ عبدالرزاق، با چنین لحنی تأکید شده است که:

«... و او را کشواد از آن خواندندی کی [که] سالاران ایران، هیچ کس آن آیین نیاورد، کی او آورد و پهلوانی کشورها و مرزبانی و بخشش هفت کشور او کرده بود...» (نقل از: رضازاده ملک، ۱۳۸۳: ۱۳۵).

۱. خاندان گودرز: از امرای پارتی عصر اشکانی.

شاید همین رویکرد ابومنصور عبدالرزاق به نقش پهلوانان در قدرت و نقشی که او خود در عصر سامانی، به عنوان یکی از سرداران مهم سامانی داشته است، در رویکرد متفاوت این اثر به داستان‌های رستم نقش داشته است. ابومنصور خود را از فرزندان گودرز کشاورز دانسته که در داستان‌های شاهنامه، به ویژه در مواضع تقابل رستم با دیوان سالاران دربار کیانی، همیشه طرف رستم می‌ایستاده است. خاندان گودرز اصولاً، مهم‌ترین خاندان پارتی شاهنامه بوده‌اند که پیشینه حضورشان در رخدادهای سیاسی ایران شرقی حتی به پیش از عصر اشکانی می‌رسد؛ اما در عصر امپراتوری بزرگ پارت، به بخش مهمی از نظام غیرمتمرکز قدرت دودمانی تبدیل شده، در مجلس مهستان [بزرگان] اشکانی (انجمن زرنگار شاهنامه) دارای کرسی بودند و دو تن از ایشان، با نام‌های گودرز یکم (۷۸-۹۱ ق.م.) و گودرز دوم (۵۱-۴۱ ق.م.) در فاصله نود تا چهل سال قبل از ظهور مسیح، بر مسند پادشاهی اشکانی تکیه زدند. در شاهنامه نیز مهم‌ترین تاج‌بخشی، یعنی انتقال کیخسرو از توران به ایران و جانشینی کاوس، پس از رقابت وی با فریبرز که طرف حمایت نوذریان، به ویژه طوس بود، در ماجرای فتح دژ بهمن، یکی از مهم‌ترین نقاطی بود که گودرز و رستم در کنار هم قرار گرفتند و قدرت را از کاوس به فرزند نیمه‌بیگانه سیاوش منتقل کردند. چنین پیشینه‌ای قطعاً می‌توانسته در رویکرد مثبت ابومنصور به رستم و اخذ قرائتی از تاریخ پهلوانی باستان که نقش او را در حفظ کیان ایران برجسته می‌کرده، عامل مهمی بوده است. لیکن این رویکرد شاهنامه ابومنصوری، در نگاه فردوسی به رستم قوت گرفته است. به همین دلیل، او احتمالاً از منابعی علاوه بر شاهنامه ابومنصوری، داستان‌های بیشتری از رستم را نیز اخذ کرده که در آن کتاب نبوده است (به علت عدم وجود برخی از داستان‌های رستم در غررالسیر ثعالبی)؛ منبع احتمالی دوم فردوسی برای این داستان‌ها، احتمالاً کتاب آزادسرو بوده که نامش در میان راویان شاهنامه ابومنصوری، در مقدمه قدیم، نیامده است.

جایگاه سستی حاکمیت سیاسی در فرهنگ ایرانی و نقش باورهای دینی نیز در این زمینه قطعاً اهمیت داشته است. نوع نگاه فردوسی و پیش از او، خالقان شاهنامه ابومنصوری، به رابطه تاج‌بخش و تاج‌دار، از منابع نگاه و قرائت متفاوت ایشان بوده است. علاوه بر رستم، تنها کسی در شاهنامه فردوسی که افزون بر خویشکاری، به صراحت لقب «تاج‌بخش» دارد، اسفندیار است. در مطابقت نقش تاج‌بخشی دو پهلوان، برتری رستم در قرائت فردوسی از تقابل او با اسفندیار بهتر نمودار می‌شود.

الف) داستان تاج‌بخشی اسفندیار

اسفندیار، همچون رستم، از هفت خان می‌گذرد و دست دشمنی چون ارجاسپ را -مشابه آنچه رستم با افراسیاب کرده بود- از ایران کوتاه می‌کند؛ اما هربار آنچه انگیزاننده او بوده، نه دفاع

از میهن، که وعده پدرش، گشتاسپ، برای تسلیم تاج و تخت به وی، پس از پیروزی بر دشمن بوده است؛ عهده‌ی که چون با بدعهدی شاه همراه می‌شود، خشم فرزند و تقابل این دو را در رستم و اسفندیار به دنبال دارد.

ب) داستان تاج‌بخشی رستم

رستم از اواخر عهد پیشدادی که کیکاووس را بر تخت نشاند و افراسیاب را بیرون کرد تا رفع مصایب عهد کاوس در ماجرای پروازش به آسمان و سقوطش در بیشه‌ای از چین، و همچنین گرفتاری شاه خیره‌سر و پرهوس در هاماوران (ماجرای سودابه) و مازندران (هفت خان)، تنها عامل نجات ایران بود. قدرت‌نمایی و خشم پدرانه او در داستان کین سیاوخش، و رهبری بخش‌های نیک فرجام جنگ‌های بزرگ ایران و توران در عهد کیخسرو (پس از پایان تلخ کامانه بخش‌هایی از جنگ در غیاب رستم و سپهسالاری طوس)، به سلسله بلندی از حوادث منتهی می‌شد که در طی هر کدام، وقتی ایران در آستانه شکست بود، ناگهان درفش اژدهاوش رستم بود که از دل غبار پدیدار می‌شد و ایران را هربار کامیابی می‌بخشید. نکته کلیدی این است که بر خلاف اسفندیار، او بدون هیچ پاداش و قول یا عهده‌ی، تنها از کیان سرزمین و وحدت ارکان ایرانشهر دفاع می‌کرد و هرگز، رسالتش را به بهای هیچ پاداشی فرو نمی‌کاست.

همین تفاوت روشن و بی‌اعتنایی رستم به تاج و تخت، «تاج‌گریزی» رستم در عین تاج‌بخشی، در قیاس با «تاج‌دوستی» اسفندیار باعث شد رستم پس از شاهنامه فردوسی تبدیل به نمونه‌ی اعلای قهرمانی در فرهنگ ایرانی شود.

انتخاب فردوسی درباره رستم، حتی در روزگار نزدیک به وی، آن هم برای اولین منابع وی، اسدی طوسی، قابل درک نبوده است. اسدی با اشراف به نقش مهم گرشاسب در منابع تاریخی موجود، در تقابل با غیبت رستم در همین منابع، نسبت به انتخاب فردوسی درباره رستم اظهار شگفتی می‌کند. او از فردوسی انتقاد می‌کند که در «مردی» (زور و قدرت) رستم را برتر انگاشته است:

ز رستم سخن چند خواهی شنود	گمانی که چون او به «مردی» نبود
اگر رزم گرشاسب یاد آوری	همه رزم رستم به باد آوری

(اسدی، ۱۳۱۷: ۱۹).

و سپس برای ضعف و کج‌هتري رستم در مردی، از توسلش در رزم به نیرنگ می‌گوید:

همان بود رستم که دیو نژند بیردش به ابر و به دریا فگند

سُتّه شد ز هومان به گرز گران	زدش دشتبانی به مازندران
زبون کردش اسپندیار دلیر	به گُشتیش آورد سهراب، زیر
سپهدار گرشاسب تا زنده بود	نه کردش زبون کس، نه افکنده بود
به هند و به روم و به چین از نبرد	بکرد آنچه دستان و رستم نکرد

(همان: ۱۹).

اشارهٔ اسدی به زور کمتر رستم، با ذکر پنج نشانه به روایتش همراه است: به دریا افکندن او توسط اکوان دیو، کوبیدن گریزی بر سر رستم از جانب هومان که افراسیاب را از دست او نجات داد (در جنگ‌های ایران و توران مرتبط با کین خواستن از کشتن سیاوش)، کت خوردن از دشتبان مازندرانی، درحالی که در خواب خوش بود (در هفت‌خان مازندران)، و شکست اولیه از اسفندیار و زمین خوردنش در کشتی با سهراب. سپس تأکید دارد گرشاسب در مقابل هیچ حریفی شکست نخورده است.

دلایل اسدی در ترجیح یک متن حماسی بر متنی دیگر، آن هم به‌خاطر زور بازوی یک پهلوان و ضربه نخوردنش از هیچ حریفی، درک سطحی او را از حماسه‌سرایی در روزگار خود نشان می‌دهد. انگیزه‌های فردوسی که او را به تعارض با ممدوحی چون محمود و صرف زندگیش در راه سرودن متنی بی‌حاشی کشانده بود، قابل قیاس با انگیزهٔ اسدی نیست؛ شاعری که قطعاً در صورت نبودن خریدار برای اثرش، آهنگِ سرایش اثر حماسی نمی‌کرد. اسدی دچار محاسباتی غلط نسبت به ارزش داستان پهلوانی و اهمیتش شده بود و شاید بخشی از ناکامی منظومهٔ وی نسبت به شاهنامه، به همین نگاه سطحی ولی رایج بازگردد. شاید اسدی در این معارضه با فردوسی، خریدار اثر، امیر ابودلف، پادشاه نخجوان را نیز در نظر داشته است و با ترجیح گرشاسب بر رستم، در پس پردهٔ ذهن ممدوح، برتری جایگاه او بر محمود غزنوی را به ذهن وی متبادر می‌کرده است. با چنین فرضی، تنها مخاطبی که اسدی، تعامل وی را با منظومهٔ خلق شدهٔ خود درک می‌کرده، ممدوحی بوده که گرشاسب‌نامه را به نام او سروده است و بر خلاف محمود که از نوادر تاریخ است، امیر ابودلف، حاکم کوچک گمنامی بوده که دربارهٔ وی اطلاع خاصی به جز درج نامش در این منظومه یافت نشده است! به‌این ترتیب، در روزگار فردوسی، درک انگیزهٔ او، حتی برای نخبگانی چون اسدی که هم‌دیار هم نیز بوده‌اند، عملاً ممکن نبوده است.

به‌این ترتیب، نقش فردوسی در اهمیت یافتن رستم در فرهنگ حماسی ایرانی، نقشی بنیادین بوده است. فردوسی با افزودن داستان‌هایی از رستم که در سیرالملوک‌های ترجمهٔ خدای‌نامه‌ها نبود (مثل

داستان‌های هفت‌خان، اکوان دیو، رستم و سهراب، فرجام رستم) و همذات‌پنداری‌اش با رستم در مواضعی که او مرتکب گناه می‌شد (مثل کشتن اسفندیار و سهراب) و همچنین ترسیم یک شخصیت مستقل و آزاده که در مقابل شاهان جباری چون کاوس به هیچ قیمت حاضر به کرنش نبود، به رستم آبروی دوچندان بخشید. عواملی چون آزادگی، استغنا، گستاخی با شاهان، تکیه‌نزدن بر تخت (او شاهزاده سیستان است، اما با توجه به عمر دراز زال هرگز جانشین پدر نمی‌شود و خواهان آن نیز نیست)، نداشتن خادم و محافظ و اینکه با رخس، به تنهایی به شکار می‌رود و نبرد می‌کند، جملگی باعث شد رستم فردوسی به‌عنوان یک قهرمان ملی در قلب مخاطب ایرانی جای بگیرد و شخصیتش به‌عنوان یک «انسان کامل» و یک ابرمرد در فرهنگ ایرانی برجسته شود. تا آنجا که شاعر عارف بزرگ فارسی‌گوی سده هفتم، مولانا، او را در کنار حضرت علی بن ابی‌طالب (ع)، به‌عنوان نمادهایی برای الگوی انسان کامل (که مظهر حقیقی آن در شعر او شمس تبریزی است) ذکر می‌کرد و از معاصران سست‌عنصر خویش (غیر شمس) به آن دو الگوی کمال پناه می‌برد:

زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دست‌انم آرزوست

(مولوی، ۱۳۴۵-۱۳۳۶: ۲۰۳).

چرا مولانای عارف اشعری مسلک، رستم و علی، شیر خدا و شیر ایران را در یک کفه می‌گذارد؟ پاسخ به استعلای نقش رستم در فرهنگ ایرانی، پس از فردوسی، مربوط می‌شود. اسفندیار تاج‌بخشی بود که خود نامزد تاج‌داری بود و این الگو، برآمده از نگاه زرتشتی - ساسانی به نظام قدرت بود که قدرت را متمرکز و محدود در خاندان شهریاری می‌کرد. رستم، برآمده از نگاه پارتی - اشکانی است که قدرت، با اتحاد خاندان‌های خارج از مرکزیت قدرت کامل می‌شود. رستم، هرگز نامزد تاج‌داری نبوده است و هنر فردوسی در این بوده که این مسأله را در مورد رستم درونی‌سازی کرده است. بنابراین، رستم فردوسی صاحب شخصیتی شده که درعین حال که مهم‌ترین «نگهدار» قدرت است، نسبت به قدرت خود بی‌اعتناست. این بی‌اعتنایی، در شخصیت‌پردازی فردوسی از وی به یک استغنا و بزرگواری ذاتی تبدیل شده است که رستم را برای مخاطب توده که نسبت به ارکان قدرت سیاسی بدبین است، جذاب‌تر کرده است و حتی نگاه عرفانی که لازمه‌اش همین بدبینی است، با او همسویی دارد. حال تشیع فردوسی و الگویی که او از شخصیت حضرت علی (ع) و اهل‌بیت، و کناره‌گیری ایشان از قدرت و بارها استنکاف از قبول خلافت داشته است، در گرایش او به این نوع از مشروعیت تا چه حد تأثیر داشته است؟ شاید پاسخ به این پرسش دشوار باشد، اما مسیری که رستم در فرهنگ سیاسی ایران، در طول هزار سال گذشته طی کرده است، با چنین فرضیه‌ای همگرایی دارد.

۴. نتیجه‌گیری

با توجه به نقش سیاسی-مذهبی داستان رستم و اسفندیار در فرهنگ زرتشتی عصر ساسانی و با توجه به همسانی ثعالبی و فردوسی در خصوص این داستان، انتخاب رستم در مقام شخصیت بنیادین اثری که قرار بود کتابی نمادین برای تاریخ ملی ایران باشد، با فردوسی آغاز نشده است. سامانیان، به‌طور اعم و ابومنصور عبدالرزاق، به‌طور اخص، در انتساب خود به تاریخ ساسانی، برای خود بیشتر هویتی پارتی (پهلوانی) قائل بودند و دفاع از رستم، در دوگانه تقابل ارتشتاران با موبدان، در تلاش برای انتساب سامانیان به رزم‌سالاران و به‌ویژه بهرام چوینه، سردار یاغی عصر خسرو پرویز، و انتساب ابومنصور به گودرز (نزدیک‌ترین متحد رستم) نمود دارد. فردوسی در مسیر تکمیل شاهنامه، این رویکرد را توسعه داده است و با افزودن داستان‌های کمتر شناخته‌شده منسوب به وی او را به یک شخصیت بنیادین در تاریخ ملی ایران تبدیل کرده است. در این مسیر، تقابل رستم و کاوس و عدم ظرفیت سیاسی پهلوانان برای کسب فرّ کیانی، عامل مهم دیگری در شخصیت‌پردازی رستم در شاهنامه بوده که او را بر خلاف اسفندیار، تبدیل به تاج‌بخشی کرده که خود مدعی تاج نیست. این مهم، از دلایل اصلی موفقیت فردوسی در ترسیم شخصیت وی بوده است و او را تبدیل به مهم‌ترین مظهر حفظ توانان قدرت و آزادی در فرهنگ ایرانی کرده است. رستم پس از شاهنامه تبدیل به نماد فتوت شده است؛ رشد تصوف که در سویه اجتماعی خود با رونق فرهنگ فتوت و عیاری همراه بود و گسترش تشیع نیز بدان دامن می‌زد، عوامل دیگری هستند که این توفیق را دوچندان کرده‌اند.

کتاب‌نامه

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، (۱۳۴۶)، الفهرست، ترجمه محمد رضا تجدد، تهران.
- ابن هشام، عبد الملک، (۱۳۷۵ق.)، السیره النبویه، تصحیح مصطفی السقا؛ ابراهیم الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت: دارالوفاق.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، (۱۳۱۷)، گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه طهوری.
- الاصفهانی، حمزه بن الحسن، (۱۳۴۶)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- الاصفهانی، حمزه بن الحسن، (بی‌تا)، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، بیروت.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، (۱۳۴۱)، تاریخ بلعمی: تکمله و ترجمه تاریخ طبری، تصحیح محمد تقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: وزارت فرهنگ.
- تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجمه (۱۳۷۳)، تصحیح رضا انزابی‌نژاد و محمد کلانتری، مشهد: دانشگاه فردوسی.

- ثعالی، ابومنصور، (۱۳۶۸)، *غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم*، محمد فضایی، تهران: قطره.
- جنگ متون منثور و منظوم زردشتیان (فارسی - پهلوی)، تهران: کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۴۲، [نسخه خطی].
- حموی بغدادی، یاقوت، (۱۹۹۵م)، *معجم البلدان*، بیروت: دارصادر.
- حمیری، ابن هشام، (۱۳۸۳ق)، *السیره النبویه*، به تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره.
- خوسفی، ابن حسام، (۱۴۰۱). *خاوران نامه*، تصحیح فرزاد قائمی، در حال نشر.
- دادگی، فرنخ، (۱۳۶۹)، *بندهش*. گزارش مهرداد بهار، تهران: توس.
- دینوری، ابی حنیفه احمد بن داود، (۱۳۴۶)، *اخبار الطوال*، ترجمه صادق نشات، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ربیع، (۱۳۸۹)، *علی نامه* (منظومه ای کهن)، تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی، تهران: میراث مکتوب.
- رضازاده ملک، رحیم، (۱۳۸۳)، «دیاچه شاهنامه ابومنصوری»، *نامه انجمن*، ش ۱۳، صص ۱۶۶-۱۲۱.
- *زندبهنم یسن*، (۱۳۷۰)، ترجمه محمد تقی راشد محصل، تهران: مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق و همکاران، ۸ ج، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قائمی، فرزاد، (۱۴۰۰). «رستم را که کشت؟ بهمن یا شغاد؟ نقد منابع داستان فرجام رستم بر پایه تطبیق اسناد رسمی و عامیانه»، *فرهنگ و ادبیات عامه*، ۹ (۴۱)، صص ۳۲۰-۲۸۵.
- قزوینی، شرف الدین، (۱۳۸۳)، *المعجم فی آثار الملوک العجم*، تصحیح احمد فتوحی نسب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ماهیار نوابی، یحیی، (۱۳۷۴)، *یادگار زریران؛ متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه*، تهران: اساطیر.
- مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسن (۱۳۷۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____، (۱۳۶۵)، *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مولوی، جلال الدین محمد، (۱۳۳۶-۱۳۴۵)، *کلیات شمس یا دیوان کبیر*، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: دانشگاه تهران.

- Asana, J. M. Jamasp, (1897-1913), *Pahlavi Texts*, Bombay.

- Bailey, H. W., (1971), *Zoroastrian Problem in the Ninth Century Books*, Oxford.

- *Dinkard (The Complete of The Pahlavi Dinkard)*, (1911), Editor: Dhanjishah Meherjibhai Madan, Bombay: Ganpatrao Ramajirao Sidhe.